

ایران از نظر سیاحان اروپائی

فهرست شماری

در آغاز قرن پانزدهم میلادی پادشاهان اروپائی از انقراض قریب الوقوع امپراطوری روم شرقی سخت نگران بودند. ایلدرم بایزید سلطان عثمانی تقریباً تمام ناحیه آسیائی ترکیه فعلی را تسخیر کرده و فقط شهر قسطنطنیه و حاشیه باریکی در خشکی اطراف آن را در ساحل شمالی دریای مرمره برای امپراطور مانوئل باقی گذاشته بود. مدتی بود که عثمانیان قسمتی از شبه جزیره بالکان را در تصرف خود داشتند و چهار سال پیش از آغاز این قرن قسواى متحد اروپایی که بكمك زيگسموند^۱ پادشاه مجارستان آمده بودند در



بصلم

دکتر حسن جوادی

نیکوپولیس ۲ شکست سختی خورده و دریافته بودند که نه تنها قسطنطنیه بلکه نواحی دیگر اروپا در خطر اشغال ترکان میباشد. امپراطور مانوئل که پس از کشاکش متعدد با پدر و برادرش و دسیسه‌های بیحد درباری بحکومت رسیده بود در ۱۴۰۰ م (۸۰۲ هـ) مجبور به ترك پایتخت خود میشود و مدت دو سال در نواحی مختلف اروپا سفر میکنند تا بلکه علیه بایزید که در دروازه‌های قسطنطنیه اردو زده و مصمم به فتح شهر بود متحدی پیدا کند. در همین اوان ناگهان تیمور لنگ ۱۳۳۵-۱۴۰۵ م (۷۳۶-۸۰۷ هـ) در صحنه سیاست ظاهر میشود. او که در فاصله سالهای ۱۳۷۰-۱۳۹۸ م (۷۷۱-۸۰۰ هـ) خوارزم، ماوراءالنهر، افغانستان، شمال هندوستان، ایران و قسمتی از روسیه را گرفته و هزاران هزار نفر را کشته و شهرهای زیادی را با خاک یکسان ساخته بود، در ۱۴۰۲ م (۸۰۴ هـ) در جنگ آنقره سپاه عثمانی را مغلوب و بایزید را اسیر میسازد و فتح قسطنطنیه را قریب نیم قرن بتعویق می‌اندازد.

پس از بازگشت از فتح هندوستان، تیمور در سالهای آخر عمر بار دیگر متوجه ایران میگردد، و دودشمن آشتی ناپذیر خود سلطان احمد جلایری پادشاه بغداد و قره یوسف ترکان را در بدر و فراری میسازد. تیمور در سال ۱۴۰۰ م (۸۰۲ هـ) پادشاهی گرجستان را برمی‌اندازد و پس از تاراج بعضی نواحی آناتولی به سوریه که تحت حکم سلطان فرج از مماليك مصر بود حمله ور میشود. دمشق و حلب در ۱۴۰۱ م (۸۰۳ هـ) دچار زلزله و غارت میشوند و بغداد نیز در اواخر همان سال در سرنوشت رقت‌انگیز آن دوشهر شریک میشود و متجاوزان بیست هزار از ساکنان آن کشته میشوند. تیمور مدتی با ایلدزم بایزید که سلطان احمد و قره یوسف را پناه داده بود بخاطر گرفتن آنها مکاتبه میکند و بالاخره هم بر سر این مطلب و اختلافات دیگری که در میان بود جنگ آنقره در میگیرد و بایزید و دو پسرش اسیر میشوند. بدین ترتیب تیمور با از میان برداشتن سلطان عثمانی، بی آنکه خود بخواند، خدمت

بزرگی به اروپائیان می‌کند و حس دوستی آنها را بخود جلب می‌کند. بار دیگر همان وضعی که در زمان ایلخانان وجود داشت تکرار می‌شود و پادشاهان اروپایی از دشمنی بین دو قدرت اسلامی کمال استفاده را می‌کنند، منتها این بار جای ممالیک مصر را عثمانیان و جای ایلخانان را تیمور می‌گیرد.

سرجان ملکم درباره تیمور می‌نویسد: «با ششصد یا هفتصد هزار نفر لشکر که (تیمور) را می‌پرستیدند اعتنائی بخیالات سایر طبقات ناس نداشت. مقصود او بلندی نام و فتح بلاد بود و بجهت تحصیل اسباب این دو مطلب پروا نداشت که ملکی با خاک یکسان شود یا خلقی باتیغ بیجان گردد. تیمور چنین وانمود می‌کرد که بشریت مقید است و در اجرای لوازم مذهب اهتمام داشت و علماء را احترام می‌کرد و ایشان نیز در برابر انعام وی باو می‌گفتند خدای تعالی ملک سلاطین دیگر را باو داده است و از گفتن خود او این عبارت را در همه جا معلوم می‌شود که یا خود معتقد بوده است یا میدانسته است که اینگونه صحبتها در خاطرها بی‌اثر نخواهد بود.»^۳

برای تیمور نیز مثل بسیاری از پادشاهان دیگر دین دست‌آویزی بود برای رسیدن به هدفهای خود. او در اکثر نامه‌های خود دم از جهاد با کافران بخاطر رفاه مسلمانان می‌زد، ولی از کشتن زن و بچه مسلمانان بیگناه نیز ابانداشت. در یکی از نامه‌های اولیه خود به بایزید باو نصیحت می‌کند: «حد خود نگاهدار و پای از اندازه گلیم خود بیرون منه. ما بواسطه آنکه بالشکر فرنگ جهت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته‌ای اصلاً متعرض ولایت تو نشدیم تا از مرور لشکر منصور غبار اضرار بردامن روزگار مردم آن دیار ننشینند و نعوذ بالله موجب ملامت مسلمانان و شماتت بی‌دینان نگردد»^۴. در نامه‌ای دیگر باز دم از

۳- سرجان مالکم، تاریخ ایران، طبع بمبئی، ص ۲۳۷.

۴- اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، از تیمور تاشاه اسماعیل، گرد آورنده دکتر عبدالعزیز

نوابی، تهران، ۱۳۴۱، ص ۹۶

خیرخواهی مسلمانان میزند و میخواهد با بایزید صلح کند و تا سبب فرصت کفره فرنگ علیهم لعائن الله نباشد،^۵ در مکتوبی دیگر میخواهد بایزید را از جانب خود آسوده خاطر دارد تا پادشاه عثمانی «بی هیچ نگرانی بجهاد کفار آن دیار مشغول گردد و از طرف مابدان جانب لطایف عنایت و امداد بهره که میسر شود عاید گردد تا از ثواب جهادی که آن جناب با کفار ملامین فرنگ میکنند ما را نیز حظی و نصیبی باشد»^۶. اما با این همه اظهار دینداری يك یا دو سال بعد از این تاریخ تیمور در نامه مودت آمیزی که بشارل ششم پادشاه فرانسه مینویسد از شکست بایزید اظهار شادی میکند و میگوید از اینکه «بیاری باری تعالی دشمنان ما و شما، زبون شدند»^۷ عظیم شادمان شدیم.^۸

البته منظور این نیست که تیمورشاهان مسیحی اروپا را برقبای مسلمان خود ترجیح میداد و از آنها بیشتر خوشش میآمد، بلکه اگر با اینعده نیز برخورد نزدیک و تصادم منافع داشت همان شیوه سابق خود را در مورد آنها نیز در پیش میگرفت منتها اجل فرصت نداد و تنها بروابط دوستانه با پادشاهان اروپایی قناعت کرد. علاقمندی تیمور به ایجاد روابط بازرگانی و دوستی با اروپائیان از طرفی و آوازه فتوحات او و خاصه شکست بایزید از طرف دیگر باعث شد که توجه زیادی بزندگی و قلمروی حکومت او بشود، و نه تنها فرستادگانی که بدربار سمرقند میرفتند در باره اش بیبحث پرداختند، بلکه جنگها و سفاکیهای او موضوع نمایشنامه های نویسندگان چون مارلو^۹ و پرادن^{۱۰} و غیره گردید.

۵- ایضاً - س ۹۹

۶- ایضاً - س ۱۰۵

۷- ایضاً - س ۱۲۷ و همچنین رجوع کنید به جلد اول بیست مقاله فزینی س ۵۱

8- Christopher Marlowe, *Tamerlaina the Great*, first published in 1590.

9- Nicolas Pradon, *Tamerlan ou la mort de Bajazet*, publ. en 1676.

یکی از مهم ترین سفرنامه هائی که از دوره تیمورمانده نوشته کلاویخو است که در اوایل قرن پانزدهم و اندکی قبل از بسته شدن راه ابریشم بر روی اروپائیان درخاورمیانه سفر کرده است .

در سال ۱۳۹۳ (۵۷۹۶) هانری سوم پادشاه کاستیل دونفر از نجیبزادگان دربار خویش را به آسیای صغیر میفرستد تا معلوم کنند کدام یک تیمور بیگ یا ایلدیرم ترک قدرت دنیا را در دست دارند؛ و با او پیمانی ببندند . این نمایندگان هنگامی که به آنقره (یا آنکارای امروزی) میرسند بخت از بایزید برگشته و مقهور دست تیمور گشته بود. تیمور آنها را بمهربانی می پذیرد و چندتن از زندانیانی مسیحی را که در اردوی خود داشت بعنوان راهنمای نجیبزادگان اسپانیولی تعیین می نماید. در خاتمه نیز عده ای از زندانیان مسیحی را که اسیر دست بایزید شده بودند به همراه نمایندگان و سفیری بنام محمد القاضی^{۱۰} بانامه ای پر نوید و هدایائی گران بها به دربار کاستیل میفرستد. پس از رسیدن این عده بود که هانری هیأت دیگری را بخدمت تیمور اعزام میدارد تا پیمان مودت طرفین استوارتر گردد. در رأس این هیأت که شامل خدمه زیاد بود و هدایای بسیاری به همراه داشت «آلفونسو پائز»^{۱۱}، استاد کلام، «روی گونزالز کلاویخو»^{۱۲} و یکی از افسران گارد شاهی بنام «گومزد-سالازار»^{۱۳} قرار داشتند. چون سفری طولانی و مشکل در پیش بود و از کشور-های دور دست می گذشتند کلاویخو تصمیم میگیرد شرح تمام اماکن و آنچه

10— Arnold T. Wilson, *Early Spanish and Portuguese Travellers in Persia*, London, 1927, p. 8.

در ترجمه سفرنامه کلاویخو از مسعود رجیبیاء، تهران، ۱۳۲۷، ص ۳۱. این اسم بصورت «حاجی محمد» آمده است، ولی مترجم فکر میکند که «قاضی» با «حاجی» اشتباه شده باشد، چون عنوان «حاجی» تقریباً از اواسط دوران صفویه بکار رفته است.

11— Alfonso Paez

12— Ruy Gonzalez de Clavijo

13— Gomez de Salazar

می بینند و آنچه اتفاق میفتد برشته تحریر آورد تا در معرض فراموشی و نسیان نباشد و اطلاعاتی جامع بدست دهد. ۱۴

این عده همراه محمدالقاضی روز ۲۲ مه ۱۴۰۳ (۸۰۶ هـ) از بندر سافتاها ریا، در نزدیکی قادس، حرکت میکنند و پس از در نور دیدن تمام طول دریای مدیترانه و توقف در بنادر و جزایر سر راه در اواخر اکتبر به قسطنطنیه میرسند. کلاویخو یکی از سیاحان معدودی است که این شهر را قبل از افتادن بدست ترکان عثمانی دیده و شرح با ارزش و جامعی از ابنیه تاریخی و خاصه هفت کلیسای مشهور آن میدهد. امروزه از این کلیساها فقط کلیساهای سن صوفی و یحییی تعمیر شده بصورت مساجد ایاصوفیه و میر آخور برجای مانده اند. کلاویخو با عقیده مندی و خوش باوری بک مسیحی معتقد از بقایای عیسی و قدیسین او که در کلیساهای شهر نگاهداری میشدند سخن می گوید و تصویری زنده از آخرین سالهای امپراطوری بیزانس بدست میدهد. اعضای هیأت اسپانیولی چون میخواستند در قشلاق قره باغ به تیمور برسند در فصلی نامساعد از راه دریای سیاه عازم طرابوزان میشوند و طی طوفانی سخت کشتی شان غرق میشود ولی از مهلکه جان بدر می برند و با کشتی دیگری بقسطنطنیه بازمی گردند. آنه پس از مدتی توقف دوباره حرکت میکنند و بالاخره در آوریل ۱۴۰۴ به طرابوزان میرسند در حالیکه در طی مسافرت از ترس ترکان عثمانی خود را از اهالی جنوا قلمداد کرده و سفیر تیمور را نیز بلباس مسیحیان در آورده بودند. در مرحله بعدی مسافرت پس از گذشتن از زنجان، ارض روم، اوج میازدین و خوی به تبریز میرسند. تبریز شهری بزرگ، ثروتمند و مرکز تجارت بود و با وجود اینکه بسیاری از خانه های زیبای شهر بدست میرانشاه پسر تیمور ویران شده و تعداد اهالی نقصان پذیرفته بود باز جمعیت شهر در حدود دو بیست هزار خانوار یا بیشتر بود. ۱۵ کلاویخو از ابنیه، مساجد عالی و مخصوصاً از بازارها و حمامهای زیبای تبریز به تفصیل سخن می گوید.

۱۴- ترجمه سفرنامه کلاویخو بفارسی، ص ۳۲.

۱۵- ایضاً - ص ۱۶۱

در مرحله بعدی سفر بشهر سلطانیه میرسند که از لحاظ دادوستد از تبریز مهم‌تر بوده ولی جمعیت آنجا را نداشته است. بگفته کلاویخو هر ساله و مخصوصاً در ماههای تابستان، کاروانهای بزرگی به سلطانیه میرسیده و امتعه گوناگونی بهمراه می‌آورده‌اند. پارچه‌های مختلف از خراسان و شیراز، ابریشم گیلان، البسه حریر شماخی، مروارید خلیج فارس و خاصه از هرمز سنگهای قیمتی و مخصوصاً «یاقوت» از چین. در سلطانیه اعضاء سفارت بحضور میرانشاه میرسند که بعلمت دیوانگیهایی که کرده بزد تیمور او را از جانشینی خود محروم ساخته بود. میرانشاه از سر جنون بعنوان اینکه خواهی رشیدالدین فضل‌اله وزیر معروف غازان یهودی بوده است دستور داده بود استخوانهای آن مرد بزرگ را از مسجدی که در تبریز ساخته بوده در آورده و در قبرستان یهودیان ب خاک کنند. دیگر از کارهای ابلهانه میرانشاه این بود که چون نتوانسته بود بنایی بهتر از ابنیه گذشته تبریز و سلطانیه بسازد، فرمان داده بود که ساختمانهای زیادی را با خاک یکسان کنند تا آیندگان بگویند: «گرچه میرانشاه نتوانست چیزی بسازد. اما در ویران ساختن زیباترین ساختمانهای جهان کامیاب شد.»^{۱۶}

از سلطانیه مسافرین بصوب نیشابور حرکت میکنند و کوشش میکنند به تیمور برسند که از فتوحات خود در مغرب بساز میگشت و بسرعت بسوی سمرقند میرفت. اینعده اغلب شبها سفر میکردند تا از گرمای سوزان آفتاب در امان باشند و بعضی از امرای محلی از راه دلسوزی بالش میدادند تا بر روی زین خود بگذارند و از رحمت سواری تا حدی بکاهند. کلاویخو و همراهمان از تهران که شهر کی بود و «شهر بزرگ و غیر مسکون ری»^{۱۷} که در گذشته بزرگترین

۱۶- ایضاً - ص ۱۷۰

۱۷- ایضاً - ص ۱۷۵

شهر این منطقه بشمار میرفت و هنوز بعضی از برجها و خرابه‌های مساجد آن بر جای بودند دیدن میکنند، سپس بدستور تیمور به فیروز کوه بدیداریکی از دامادهای او میروند و بعداً به دامغان میرسند. در بیرون این شهر چهار کله منار می بینند که دست بیداد گرتیمور از جمجمه سر تر کمانان آق قویونلو برپا کرده بود.^{۱۸} در حوالی نیشابور گو مزدا سلازار در میگذرد. اندکی بعد مسافرین بمشهد میرسند و بدیدن حرم «شاه خراسان» میروند. کلاویخو میگوید: «بعدها هنگامیکه در نواحی مختلف ایران سفر میکردیم و مردم میشنیدند که ما در مشهد بوده‌ایم، می آمدند و دامن قبای ما را می بوسیدند، چون فکر میکردند ما از کسانی هستیم که به فیض زیارت امام بزرگ خراسان رسیده‌ایم.»^{۱۹}

فاصله بین مشهد و سمرقند نیز با سرعت پیموده میشود. هیأت سفیران اسپانیایی که فرستادگان سلطان مصر بدربار تیمور نیز به آنها ملحق شده بودند. دعوت شاه رخ را برای رفتن بهرات بعلت عجله‌ای که داشتند نمیپذیرند و از شهرهای طوس، سرخس، شبورگان، بلخ، ترمذ و کش و از کوههای بلند آسیای مرکزی میگذرند تا به دهی در گردنه‌ای بلند میرسند که دری آه‌نین

۱۸- ایضاً ص ۱۸۱ در متن انگلیسی «تاتاران آق قویونلو» و در ترجمه انگلیسی دیگری «تاتاران سفید» آمده است. این دو ترجمه به ترتیب عبارتند:

Clavijo, *Embassy to Tamerlane, 1403-1406*, tr. by Guy Le Strange. The Broadway Travellers, London, 1928, p. 173.

Narrative of the Embassy of Ruy Gonzalez de Clavijo to the Court of Timour at Samarcand, tr. by Clements R. Markham, London, 1859, p. 103.

ولی ظاهرآ کلاویخو اشتباه کرده و بجای «قره قویونلو» «آق قویونلو» نوشته است. چون تیمور نسبت بدسته اخیر که سنی بودند توجه و محبت زیادتری داشت تا «قره قویونلوها» که غلات شیعه بودند و با او سازگاری نداشتند. و واضح است که اینها تاتار نبوده بلکه از طوایف ترکمن بودند. رجوع کنید بحاشیه ترجمه سفرنامه کلاویخو ص ۱۸۲.

۱۹- کلاویخو، ترجمه لو استرانج، ۲۸۷، ترجمه رجب نیا، ص ۱۹۳.

داشت و باین مناسبت در آه‌نین خوانده میشد و بمنزله پایگاهی برای سمرقند بود. از بازار گانانی که از هند و یسا سایر نواحی می آمدند در این دروازه میبالی هنگفت بعنوان گمرک گرفته میشد. تیمور پلای را که بر روی جیحون بود ویران کرده بود تا کسی نتواند از رودخانه عبور کند. بطور کلی مأمورین او تمام قایق‌هایی را که از رود میگذشتند تحت نظر داشتند و کسانی که از ناحیه سمرقند بیرون می رفتند می بایست پروانه مخصوصی داشته باشند، چرن تیمور نمیخواست اسیران بسیاری که با جبار بدانجا آورده بود فرار کنند. کلاویخو میگوید که در سرتاسر راههای خراسان با مأمورین تیمور برخورد میکردند که در حدود جستجو و گردآوری مردمی بودند که والدین خویش را گم کرده یا بی خانمان و سرگردان بودند، و آنها را بزور روانه سمرقند می ساختند تا بر نفوس آن خطه بیفزایند. ۲۰ کلاویخو درباره سمرقند میگوید که چون تیمور علاقه زیادی به آباد ساختن این شهر دارد، از هر سرزمینی که میگیرد اسراء و مخصوصاً صاحبان صنعت را بدینجا می آورد. جمعیت سمرقند که از همه ملل در آن هست جمعاً با مردان و خانواددهای آنان بسیار زیادست و میتوان گفت به ۱۵۰۰۰۰ تن میرسد. از مللی که به سمرقند آورده شده‌اند یکی ترکانند و دیگری تازیان از همه اقوام و قبایل و نیز مسیحیان که در زمره آنان یونانیان و ارمنیان و کاتولیکها و یعقوبین و نسطوریان و هندیان هستند... جمعیت شهر بحدی زیاد بود که برای همه آنان در داخل حصار شهر خانه و مسکن یافته نمیشد و حتی در خیابانها و میدانهای پیرامون حصار شهر و آبادیهای اطراف آن هم جا برای آنها نبود ناگزیر آنها در خانه‌ها و محلات بزرگ موقتی و حتی در غارها و جادرها و سایه درختها که براستی دیدن وضع آنان تماشایی بود منزل داده بودند. ۲۱

۲۰- کلاویخو، رجب‌نیا، ص ۲۰۹

۲۱- کلاویخو، رجب‌نیا، ص ۲۹۱

رفتار مأمورین تیمور با مردم نیز با کرده‌های خود او هماهنگی داشت، و هرافسریا سر بازی در حیظه قدرت خود دق دلی که از مافوقش داشت بر سر مردم بیچاره خالی می کرد. صحنه‌ایکه کلایو بخو بانکته سنجی خاص خود در مورد گرفتن وسایل لازم برای سفراء از مردم سر راه تعریف میکند، منظره ایست که در سفرنامه‌های دوره‌های بعد نیز بچشم می خورد:

«آنکس که راهنمای ما بود بدنبال سران شهر یاده که در آن فرود آمده بودیم میفرستاد و چون آنها را بحضور راهنمای ما می آوردند، بمجرد اینکه سخنی میگفتند فوراً کتکی مفصل فی المجلس بعنوان چاشنی به آنها میزدند که تماشایی بود. آنکاه به آنها ابلاغ میکردند که اراده خاص تیمور برین قرار گرفته است که همه سفیران و فرستادگان بمجرد رسیدن بمحل باید با کمال احترام مورد پذیرائی قرار گیرند و آنچه مورد نیاز آنهاست به آنها داده شود و از آنجا که ماسفرای فرنگی که در برابر آنها ایستاده‌ایم رسیده آنها هستیم و به شهر آنها وارد شده‌ایم و از ما پذیرائی شایسته‌ای نشده است و باین طریق از فرمان تیمور سرپیچی کرده‌اند، پس باید در وهله اول رئیس محل کتک مفصلی بخورد و سپس برای جبران این کوتاهی و فراموشکاری اهل محل باید مبلغ هنگفتی جریمه بدهند، تادر آینده از سفر بهتر پذیرائی کنند. بدین طریق بمجرد آنکه بشهری یاده کده‌ای میرسیدیم نگهبانان (و رؤسای تاتار همراه ما) یا آنکه مأمور نگهبانی ما بودند، رئیس آن آبادی را که او را مردم محل بهمین نام رئیس میشناسند، احضار میکردند. برای پیدا کردن او هم به نخستین کسی که در خیابان برمی خوردند می گفتند که خانه رئیس را بآنها نشان دهد و او را می گرفتند و مجبورش میکردند. ایرانیان این حدود (دستاری) که با پیچیدن و تاب دادن تکه‌ای پارچه میسازند بر سر میگذارند. سوار تاتار آن دستار را دریک چشم بهم زدن بر میدارد و باز میکند و بدور گردن او میاندازد و سرش را به اسب خویش می بندد و آن



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

بدبخت نگون طالع را در کنار رکاب اسب و امیدارد که خانه رئیس را بناو نشان دهد و همواره ضربات لگدومشت بر سر و روی او نثار میکند.... بهمین علت هم مردم آبادیهای سرراه چون از آمدن تاتاران آگاه میشوندومی دانند که سواران تیمور که برای اجرای دستوری میروند چگونه مردمی هستند، چنان با منتهای سرعت میگریزند که گویی ابلیس بدنبال آنها روان است.» ۲۲

سفر اولین بار در ۸ سپتامبر ۱۴۰۴ بحضور تیمور میرسند که بسن کهولت رسیده بود و بزحمت می توانست ببیند و از اینکه «پسرش پادشاه اسپانی» سفرایی بخدمتش فرستاده است خیلی خوشحال میشود. جشن های متعددی ترتیب داده میشود که کلاویخو آنها را همراه با وصف دقیقی از پایتخت پر جلال تیمور، وضع زندگی مردم، لباس و طرز آرایش شاهزاده خانمهای تاتار، باغهای و قصرهای سمرقند چون باغ چنار، باغ دلگشا و باغ نو میدهد. تصویری که سفیر اسپانیا از دربار تیمور و بطور کلی از وضع اجتماعی آن روزگار میکشد حاوی نکات کوچک و درعین حال جالبی است که آنرا زنده و جاندار

۲۲- کلاویخو، رجب‌نیا، صفحات ۶-۱۹۵. نظایر این صحنه‌ها را در سفرنامه‌های اروپائیان بایران میتوان یافت. اینگونه رفتار قرن‌ها رواج داشته و تا این اواخر هم اثرات آن کاملاًزمیان نرفته بود. پرفسور گرشوویچ، متخصص زبانهای باستانی ایران، نقل میکرد که همراه هیأتی جهت تحقیق دریک لهجه قدیمی به بلوچستان رفته بود. همراه آنها دو نفر ژاندارم نیز بعنوان راهنما بودند، ولی بهره‌ای که وارد میشدند با کمال تعجب با سردی و بی‌اعتنائی مردم روبرو میشدند. بالاخره متوجه میشوند که مردم از ژاندارمها می‌ترسند، و چون آنها را مرخص میکنند از مهمان نوازی واقعی و بی‌شائبه روستائیان برخوردار میشوند. پرفسور مینورسکی در مقاله خود تحت عنوان «لهجه ترکی خلیجی» (مجله مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی لندن، ۱۹۴۰، ص ۴۱۷) مینویسد که در زمان جنگ جهانی اول گذرش به سلطان آباد میفتد و چون ترکی خلیجی را جالب می‌یابد میخواهد خصوصیات دستوری آنرا مطالعه کند. میگوید: «بدرخواست من مأمورین حاکم دوفنر خلجی آوردند. ولی آنها از فکر اینکه مبدا این احضار رسمی ددرسری برایشان داشته باشد بحدی ترسیده بودند که اصلاً بشتوالات من جواب نمیدادند و مرتب با لحن رقت‌انگیزی از من میخواستند که بگذارم سلامت بخانه‌های خود بروند.»

میسازند و اغلب این جزئیات را نمی‌توان در تواریخ فارسی و یا عربی عهد تیموری بدست آورد. مثلاً ضمن توصیف یکی از ضیافت‌های دربار سمرقند، کلاویخو لباس و آرایش زن بزرگ تیمور را چنین با جزئیات تمام شرح میدهد:

«جامه روی او از پرند سرخ زردوزی شده و بسیار گشاد و بادامی بلند بود که بر زمین میکشید. این جامه بی آستین ... و یقه پیراهنش (نیز) تا بالا بسته بود. پیراهن او پیش سینه جدا نداشت و دامن وی فوق العاده پهن و عریض بود و دنباله آنرا پانزده خانمی که ملازم او بودند میکشیدند، تا او بتواند راه برود. چهره خانم کاملاً با سفیداب سرب یا چیزی همانند آن آرایش شده بود و چنان می‌نمود که پنداری بر سیمانقابی سفید دارد. این رسم آنهاست که بهنگام بیرون آمدن در آفتاب برای حفظ چهره خود این ماده را زمستان و تابستان بصورت بمالند... و تمام بانوان درباری از آن بصورت مالیده بودند.

«خانم بزرگ بر چهره نقابی نازک و سفید داشت و بقیه قسمت‌های سرش بسیار شبیه بالای خود بود. از آن گونه خودهایی که ما مردان بهنگام نیزه بازی در میدان می‌پوشیم. منتهی این خود او از پارچه سرخ تهیه شده بود و در کنار آن بر روی شانه‌هایش افتاده بود، قسمت پشت خود بلند و با مرواریدهای گرانبها آرایش شده بود. علاوه بر این گرداگرد آن با سنگهای گرانبها و لعل بدخشان و فیروزه و غیره تزئین شده بود. بالای خود پری سفید به بلندی یک کز گذاشته بودند. این پرچنان بیائین خم گشته بود که بعضی قسمت‌های آن روی او را تا پائین دید گانش می‌پوشاند و نوک پر بوسیله مقنولی زرین با مروارید و سنگهای گرانبها آراسته شده بود... کیسوان وی همچنان باز و آشفته و بر شانه‌هایش ریخته بود. رنگ کیسوان بسیار سیاه بود، زیرا این رنگ بسیار مورد توجه است و زن‌ها کیسوان خود را سیاه میکنند. بر بالای سر خانم، مردی چتری از پرند سفید گرفته بود که دسته آن باندازه یک نیزه بود... باین ترتیب زن بزرگ شاه باعده کثیری ملازم در شاه نشینی که نزدیک تیمور بودند نشست و شاهزاده خانم دیگر از خاندان تیمور هر یک در محل مخصوص خود قرار

گرفتند، در حالیکه هر يك از آنها بنحوی جامه بتن کرده و گوهرهای مختلف آویخته بودند.^{۲۳}

در اواخر ماه نوامبر مأموریت سفرا بمیان میرسد و راه بازگشت را در پیش میگیرند در قسمت اول مسافرت راه متفاوتی را انتخاب میکنند و از دو شهر بخارا و باورد (ابیورد حالیه) میگذرند که قبلاً ندیده بودند، سپس بمسیر سابق خود میفتند و پس از عبور از جاجرم - بسطام - دامغان - ورامین - خرقان - قزوین - سلطانیه و زنجان و در آخر فوریه ۱۴۰۵ (۸۰۸) به تبریز میرسند. در این ضمن تیمور فوت کرده و آشفتگی و نفاق عجیبی در قلمروی وسیع او افتاده بود. فرستادگان اسپانیائی بدست عمر میرزا، نواده تیمور که فرماندار کل ایران غربی و سخت گرفتار کشمکش با برادر و پدر خود بود، میفتند و بیش از هفت ماه باز بچه هوسهای او میشوند، اموالشان بتاراج میرود، ولی خودشان بالاخره موفق بترك تبریز میشوند، در حالیکه همسفران آنها یعنی فرستادگان سلطان مصر هنوز در زندان عمر میرزا بودند. در هفدهم سپتامبر اسپانیولیا در طرابوزان سوار کشتی میشوند، در حالیکه بگفته کلاویخو از کشور تیمور «عصیان چون آتشی که مدت‌ها آهسته و پنهانی سوخته باشد از هر گوشه‌ای زبانه میکشید.»

پس از هفته‌ها دریانوردی سفرای اسپانیا در ۲۲ مارس ۱۴۰۶ بعد از سه سال دوری بکشور خویش میرسند. کلاویخو خوانسالا پادشاه کاستیل میشود و تا مرگ او در ۱۴۰۷ در این سمت باقی میماند و پنج سال بعد خودش نیز بدرود حیات میگوید. سفرنامه کلاویخو که با دقت زیاد و بصورت خاطرات روزانه نوشته شده در ۱۵۸۲ (۹۹۲هـ) به چاپ میرسد و یکی از قدیمی ترین سفرنامه‌های زبان اسپانیولی است. کلاویخو که مردی هوشمند و موشکاف بوده از حاصل مشاهدات خود اثری فراهم آورده است که در میان سفرنامه‌های این دوره کمتر نظیری برایش میتوان پیدا کرد.

۲۳- نقل باختصار از ترجمه و جابنیا، ص ۴-۲۶۲



تیمور لنگ

مینیا توری از دوره تیموری که در اواخر قرن گذشته توسط الیاس N. Elias ، کنسول انگلیس در خراسان یافته شده و در ترجمه انگلیسی که از تاریخ رشیدی میرزا محمد حیدر کرده چاپ شده است .

اثر دیگری که بهمین دوره مربوط میشود خاطرات سربازست از اهالی باور یا بنام یوهان شیلت برگر ۲۴ که بسن شانزده سالگی در جنگ نیکوپلیس بسال ۱۳۹۵م (۷۹۷هـ) اسیر سلطان بایزید میگردد و بخاطر سن کم و شفاعت سلیمان پسر ارشد سلطان بسر نوشت دیگر زندانیان دچار نشده و کشته نمیشود. در ایندوره از زندگسی خود شلیت برگر گویا در محاصره قسطنطنیه شرکت می جوید و یک بار نیز همراه سپاهیان ترك برای کمک به سلطان فرج بمصر میرود در جنگ آنقره (۱۴۰۲/۸۰۴هـ) شیلت برگر همراه بایزید اسیر تیمور میشود، ولی از قفس آهنی که مشهور است تیمور رقیب خود را در آن زندانی کرده بود سخنی نمی گوید و گویا از این داستان اطلاعی نداشته است. ۲۰ همراه سپاهیان تیمور شیلت برگر در لشکر کشی به ارمنستان، گرجستان و ابخاز شرکت می جوید و مدتی در ناحیه قره باغ می ماند، سپس به سمرقند میرود. اود استان فتوحات هند و سوریه را از سربازان دیگر میشنود و پس از مرگ

24— John Schiltberger, *The Bondage and Travels... in Europe, Asia, and Africa, 1396-1427*, tr. by J. Buchan Telfer, ed. by P. Brunn, New York, 1970.

۲۵— موضوع به قفس کردن بایزید بدستور تیمور دقیقه معلوم نیست. بگفته ادوارد براون (تاریخ ادبیات ایران، جلد سوم، ص ۱۹۸) این مطلب از یک شعر ابن عرب شاه ناشی شده که می گوید :

وقع ابن عثمان فی قفس و صار مفیداً کالطیر فی القفس

یعنی ابن عثمان بدام افتاد و چون مرغی در قفس گرفتار گشت. البته براون این بیت را بمعنی تحت اللفظی آن نگرفته و تشبیهی شاعرانه میداند. شرف الدین علی بزدی (ذفرنامه، تاشکند ۱۹۷۲، ص ۸۴۵) می نویسد: هنگامیکه ایلدرم بایزید را « دست بسته » بحضور تیمور آوردند متأثر شده دستور داد بندهای او را باز کنند و با او مهربانی نمود. ظاهراً بعداً هنگامی که اطرافیا فاش می خواهند بایزید را فرار دهند تیمور او را در قفس آهنین، و یا کجاوهای بسته زندانی میکند. میگویند هنگام مرگ سلطان نیکون بخت در ۱۴۰۳ (۸۰۵) تیمور متأثر و ناراحت میشود. رجوع کنید به تاج التواریخ، ج اول، ص ۱۸۶، که توسط مکرم خلیل اینانچ در مقاله خویش درباره تیمور (اسلام انسیکلوپدیسی، ج ۲، ص ۳۸۸) نقل شده است.

تیمور جزو سپاهیان شاهرخ میگردد. این بار نیز اسیر آلعمانی در فعالیتهای نظامی جدیدی چون لشکرکشی بنواحی جیحون، مازندران، ارمنستان درگیر بوده و پس از میان رفتن عصیان قره یوسف قره قویونلو، که در آذربایجان سر به عصیان برداشته بود، همراه عسدهای از سپاهیان شاهرخ پیش برادر او میرانشاه میماند. بعد از مدتی میرانشاه مغلوب قره یوسف می شود و شیلت - برگر جزء سپاهیان ابوبکر پسر شاهرخ میگردد و مدتی در قارص و ایروان بسر می برد. او همراه چهار عیسوی دیگر بعنوان اسکورت یکی از شاهزادگان اردوی طلایی بدشت قباچاق میرود و در لشکرکشی تاتاران بنواحی سیبری شرکت میجوید. شرحی که از این نواحی و آداب و رسوم مردمان آن در سفرنامه شیلت برگر داده شده یکی از جالبترین قسمت های آنرا تشکیل میدهد. شاهزاده ای که شیلت برگر در خدمتش بوده چکره نام داشت که بعد از مدتی فرمانروای اردوی طلایی میشود، ولی پس از مرگ او دوباره دوران بیسرو سامانی نویسنده ماضوع میشود و جزو همراهان یکی از جانشینان چکره که مغلوب رقباش شده بود به شهر کافا در کریمه میرود. از اینجا شیلت برگر به مصر فرستاده میشود ولی معلوم نیست که این سومین یا دومین مسافرت او بقلمروی مماليك بوده است؟ بهر حال شرح جالبی از دربار مصر و رسیدن فرستادگان خارجی میدهد و از آنجا برای اجرای مأموریت های اولی بفلسطین و سپس بعربستان میرود. گویا در این سفر به اماکن مقدسه اسلامی نیز راه می یابد، چون قبر پیغمبر رادرمدینه وصف میکند. مسلم است که شیلت برگر در طی سی و سه سال اسارت خود در شرق مجبور بتظاهر به آئین اسلام گشته است، گرچه خودش همیشه از اسلام بدگویی میکند. شاید این بخاطر خشنود ساختن همکیشان عیسوی خود بوده است. اگر رفتن بمکه ومدینه حقیقت داشته باشد شیلت - برگر اولین اروپایی است که بدان اماکن راه یافته است. او یازده فصل از

سفرنامه خود را بموضوعات مربوط باسلام تخصیص میدهد و این خود در سفرنامه های ایندوره کم نظیر است. پس از بازگشت از مصر شیلت برگر همراه شاهزاده ای که در خدمتش بود از کریمه به قفقاز می رود و چون دوباره اقبال از شاهزاده مزبور بر میگردد آنها بنواحی ساحلی دریای سیاه باز می گردند. بالاخره شیلت برگر و چهار عیسوی دیگر از شهر باطوم موفوق بفرار میشوند و خود را بیک کشتی اروپایی می رسانند سرنشینان کشتی آنها را مجبور بخواندن ادعیه مشهور مسیحیان می کنند و پس از اینکه اطمینان می یابند که عیسوی هستند، همراهشان می برند.

شیلت برگر در حدود سال ۱۴۲۷م (۸۳۰ه) از طریق قسطنطنیه باروپا می رسد. او نیز مانند کلاویخو در خاتمه سفرهای خویش بمقام خوانسالاری می رسد و دوک باوریا او را بدربار خود می پذیرد. فن همر دانشمند بزرگ آلمانی سفرنامه او را یکی از سیاحت نامه های گرانبهای قرون وسطی و همانند اثر مار کوپولو می داند. ۲۶. البته شیلت برگر سر بازیست کم سواد و وسعت نظر و اطلاعات مار کوپولو و یا کلاویخورا ندارد و ممکنست بسیاری از وقایع را از این دو گرفته باشد، ولی بطور کلی بعلمت مدت طولانی اقامتش در شرق و شرکت در جنگهای متعدد ترکان عثمانی، تیمور و جانشینان او و تاتاران دشت قباچاق سفرنامه اش شایان توجه زیاد است. او گاهی در آنچه از همقطاران خود در لشکر کشیهای متعدد شنیده است نقل میکند و مسلم است که پس از سی و دو سال هنگام تقریر خاطراتش اشتباهاتی از لحاظ اسامی جاها و تاریخ وقایع رخ داده است، ولی گفته های او بخاطر مصائب و سختی هایی که کشیده رنگ خاصی دارد. داستان شیلت برگر از این لحاظ جالب است که نقطه نظرش کاملاً با گفته های چاپلوسانه تاریخ نویسان دربار تیمور مغایرت دارد و حکایت از تلخی و بدبینی اسیری میکند که سالها گرفتار بازیهای تقدیر گشته است. شاید بتوان سفرنامه او را از یک نظر شبیه «عجایب المقدور

فی نوائب تیمور، ابن عربشاه دانست که او نیز در جوانی در دمشق اسیر گردیده و به سمرقند برده شده است و فجایع تیمور را بی مهابا بر ملا میکند. برای نمونه قسمتی از فصل ۵۲ سفرنامه شیلت برگر که عنوانش «چگونه يك مسیحی کافر» میشود نقل می شود. ناگفته نماند که منظور از «کافر» مسلمان است :

«هنگامی که يك مسیحی می خواهد کافر شود، باید جلوی همه انکشتش را بلند کرده بگوید: «لااله الا اله محمد رسول اله»، هنگامی که اینرا می گوید اورا پیش ملای بزرگ می برند و در حضور اونیز باید همان کلمات را تکرار و دین عیسی را انکار نماید. آنگاه لباس نو بر تن شخص میکنند و ملا دستمالی جدید بسر او می بندد، چون عیسویان دستمالی آبی و یهودیان سر بندی زرد بسر می بندند سپس ملا از مردم می خواهد که سلاح خود را بیوشند، و هر کس که اسب دارد سوار می شود و تمام ملایان آن ناحیه سوار می شوند و بیرون می آیند آن مرد را بر اسب میگذارند و ملایان از عقب و مردم عادی از جلو راه میقتند و او را در شهر میگردانند، در حالیکه شیپور سنج و نای میزنند و با صدای بلند محمد را ثنای گویند. دو ملا که کنار او هستند باومی گویند: «تاری بیر دور، مسیح قولیدور، مریم قره باشیدور، محمد رسولیدور». یعنی خدا یکی است، مسیح غلام او و مریم کنیز او، و محمد رسول اوست. پس کشتن دور شهر او را به مسجد برده و ختنه اش میکنند. اگر آن شخص فقیر باشد پول زیادی برایش جمع میکنند، و امرای بزرگ در حقیقت محبت می نمایند. اینکار را می کنند تا عیسویان زیادی به آئین آنها در آیند.»^{۲۷}

نویسنده و سیاح دیگری که در زمان تیمور در شرق زندگی کرده و بنا او مربوط بوده است جهان دوم سراسقف سلطانیه می باشد که اول اسقف نخجوان گشته و در ۱۳۹۸ م (۸۰۰ هـ) سراسقف

سلطانیه میشود. بنظر میرسد که او بیشتر اوقات خود را در سمرقند بسر برده و اعتماد تیمورا را جلب کرده است.

پس از جنگ آنقره پادشاهان اروپا نامه‌های تبریکی برای تیمور مینویسند. هانری چهارم انگلیس نامه‌ای مودت آمیزی نوید و اظهار امیدواری میکند که ارسال سفر او روابط تجاری بین دولتین ادامه یابد.^{۲۸} شارل ششم فرانسه، که عده‌ای او را «دیوانه» و برخی دیگر «محبوب» لقب داده بودند،^{۲۹} توسط یک کشیش فرانسیسکن نامه تهنیتی به تیمور میفرستد.^{۳۰} در جواب این نامه تیمور مکتوبی بفارسی مورخ غره محرم ۸۰۵ توسط جان مطران سلطانیه پادشاه فرانسه میفرستد،^{۳۱} و می گوید: «می باید که بازرگانان شمارا بدین طرف فرستاده شوند که این جایگه ایشان را معزز و مکرم سازیم و نیز بازرگانان ما بدان طرف رجوع سازند ایشان را نیز معزز و مکرم سازند و برایشان کسی زور زیادتی نکند. زیرا دنیا بمآزرگانان آبادان است.»^{۳۲} جان دوم که اصلاً از اهالی ایتالیا بودند کی قبل از پانزدهم ژوئن ۱۴۰۳ پاریس میرسد و مدتی در دربار فرانسه میماند. بعداً رساله کوتاهی تحت

28— Sir Henry Ellis, *Original Letters Illustrating of English History*, London, 1816, I, pp. 54-58.

اصل این نامه بلاتین است و گویا تا کنون بفارسی منتشر نشده است.

29— «Le Bien Aimé», «Le Fou».

۳۰- نام این کشیش François Sathru و از برادران تعلیم دهنده Les frères Prêcheurs بوده است.

۳۱- متن این نامه در «اسناد و مکاتبات تاریخی»، ص ۸-۱۲۷ داده شده است. برای مطالعه مفصل تری درباره آن رجوع کنید به بیست مقاله قزوینی، جلد اول و مقاله سیلوستر دوساسی:

Silvestre de Sacy, *Mémoire sur une correspondance inédite de Tamerlan avec Charles VI*, Mémoire de l'Académie des inscriptions et belles-lettres, annés 1822, tome VI, 522 et seq.

۳۲- اسناد و مکاتبات تاریخی، ص ۱۲۸.

عنوان «شرحی درباره تیمورلنگ و دربار او»^{۳۳} بفرانسه می نویسد که در دربار فرانسه شهرت زیادی می یابد. جان دوم در ضمن سفیر تیمور به دربارهای ونیز، جنوا و انگلستان نیز بوده است. پس از مرگ تیمور نیز هانری چهارم با میرانشاه مکاتبه میکند،^{۳۴} ولی معلوم نیست که اسقف سلطانیه این نامه را آورده باشد. بطور کلی باید گفت که جانشینان تیمور آن قدرت را نداشتند که تمامی قلمروی وسیع او را حفظ و با دول اروپائی ارتباط حاصل کنند.

خاطرات اسقف سلطانیه موجد در عین حال جالب است و یکی از منابع دست اول و مهم دوره سلطنت تیمور بشمار میرود. در اینجا دو فصل ترجمه میشوند که هر دو حکایت از ولع پایان نایافتنی تیمور برای جمع مال و منال میکنند:

«رفتار تیمور با کسانی که بدست او میفتند»

« هنگامیکه میخواهد سرزمینی را غارت کند، دستور میدهد پرچمی سیاه برافرازند و تمام افرادش سرگرم تاراج آنجا و خاصه مردان و زنان ثروتمند میشوند و آنها را بانواع عقوبت شکنجه میدهند تا فدییه بگیرند و تمام اموال آن سرزمین را بدست آورند. اطفال کوچک و زنان را میگیرند، عدهای را میفروشند و عدهای دیگر را بعنوان برده بشهرهای خود گسیل میدارند. دیگران را در منتهای مذلت و بندگی، عریان و پریشان بهمراه می آورند و عده زیادی از سرما و گرسنگی در راه میمیرند. جالب توجه است که آنها فرقی بین مسیحی و مسلمان نمی نهند و با هر دو چنین رفتار میکنند.»^{۳۵}

33— Jean, archevêque de Sultanieh, Mémoire sur Tamerlan et sa cour. Publ. par H. Moranvillé dans la Bibliothèque de l'école des Chartes, t. LV, 1894, pp. 433-464.

این رساله باره اسم الخط نسبتاً جدیدتری توسط مارسل بریون در کتاب «تیمور لنگ» داده شده است:

Marcel Brion, *Tamerlan*, (dans Le Memorial des Siecles), Paris, 1963, pp. 280-302.

34— Moranvillé, op. cit. p. 444; H. Ellis, op. cit. 54.

35— Moranvillé, p. 453.

« ثروت تیمور بیگ »

هیچکس از تعداد، وزن و مقدار چیزهاییکه او شهرها و تمام قلمروی خود گرفته، تاراج کرده و به سمرقند فرستاده اطلاع ندارد. او بهمین شیوه‌ها هر قدر که می‌توانست مالیات از تمام ایالات خود گرفته بدانجا فرستاده‌است. من فکر میکنم مردم میگویند که هیچ امیری، هر قدر هم بزرگ بوده هر قدر هم بیرحم بوده باشد نتوانسته‌است مانند او مال و منال جمع کند. بعلاوه دستور داده‌است تمام خزاین را که در تمام ایالات زیرزمین بوده بجویند و در آورند.

میگویند در سال گذشته قطعه لعلی یافتند بوزن صد و هفده SAIX (سه یک ؟) و هر شش SAIX برابر یک اونس این کشور (یعنی فرانسه) است.^{۳۶} بعد از فتح بغداد در قعر رودخانه فرات جایی یافتند که تمام خزاین و جواهرات پادشاهان ایران^{۳۷} را در خود جمع داشت. از آن جمله درختی از طلای بسیار خوب و ناب بود.^{۳۸} هم‌چنین باغی زرین ساخته و بسا سنگهای گرانبها، با رنگها و نامهای مختلف آراسته بودند و در آن مرواریدهای عالی بشمارای بودند که هر گز نه نظیر و یا بهتر از آنها را کسی دیده و نه میتوانست ارزش و بهاء بیاندازه آنها را بداند. (تیمور) تمام این اشیاء را به سمرقند

۳۶- در متن فرانسه saix است که من نتوانستم در فرهنگهای فرانسه پیدا کنم و شاید کلمه فارسی سه‌یک باشد که بمنوان وزن بکار میشده (؟) مطابق ظفرنامه شرف‌الدین یزدی (ص ۸۰۳) هنگامیکه تیمور در مجاورت بغداد بود و قصد تسخیر آنرا داشت (۱۴۰۱م) یکی از امیرانش بنام امیر موسی «لعل‌پاره» مقدار صد و بیست مثقال که در کان بدخشان حاصل شده بود معروض داشت.»

۳۷- باز بنا بگفته شرف‌الدین (ظفرنامه، ص ۸-۵۰۷) مقداری از نفایس و ذخایر سلطان احمد جلایر را در قصر او در بغداد و بعضی دیگر را در کشتی او که در دجله بود و همچنین در اثاثی که هنگام فرار در ساحل دیگر فرات گذاشته بود بدست آوردند.

۳۸- شرح این درخت را کلاویخو میدهد (ترجمه فارسی ص ۲۷۲) که در خانه زن اول تیمور می‌بیند.

فرستاد که در آنجا هیجده قصر بزرگ دارد و همه آنها پراست از کنجینه‌هایی که هیچکس از عهد و صفشان بر نمی‌آید،^{۳۹} واقعاً صائب خوب گفته :

ازضعیفان میشود روشن چراغ سرکشان

بال آتش از خس و خاشاک می‌آید برون

در خاتمه بررسی سفرنامه‌های اروپائی مربوط بدوره تیمور بی‌مناسبت نیست از دو سفرنامه دیگر نیز بحث شود که مستقیماً بدوران پادشاهی او مربوط نیستند و بیشتر بدوره‌ای بین مرگ تیمور و بقدرت رسیدن اوزن حسن تعلق دارند .

اولین این دو سفرنامه ایست از نیکولو کنتی^{۴۰} و نیزی که در سالهای آخر عمر تیمور رهسپار شرق میشود و مدت مدیدی در دمشق به تجارت می‌پردازد و زبان عربی را بخوبی فرا میگیرد . سپس همراه ششصد تاجر دیگر در کاروانی از بادیه‌الاشام میگذرد و اول به بصره و سپس به هرمز میرود . کنتی مدتی در یکی از بنادر خلیج فارس میماند و فارس را نیز یاد میگیرد و آنگاه از طریق گوا به ویجیانانگر،^{۴۱} مرکز پادشاهی دکن، میرود، سپس عرض شبه جزیره هند را می‌پیماید و به مالی پور میرسد و در آنجا با دختری هندی و مسیحی ازدواج میکند و در بقیه مسافرت‌های خویش او را به همراه میبرد . کنتی از دیده‌های جالب خود چون شکار فیل، وصف کرگدن و مارپیتون و اهالی آدمخوار جزایر اندامان^{۴۲} سخن میگوید و اولین اروپائیست که طرز کشت

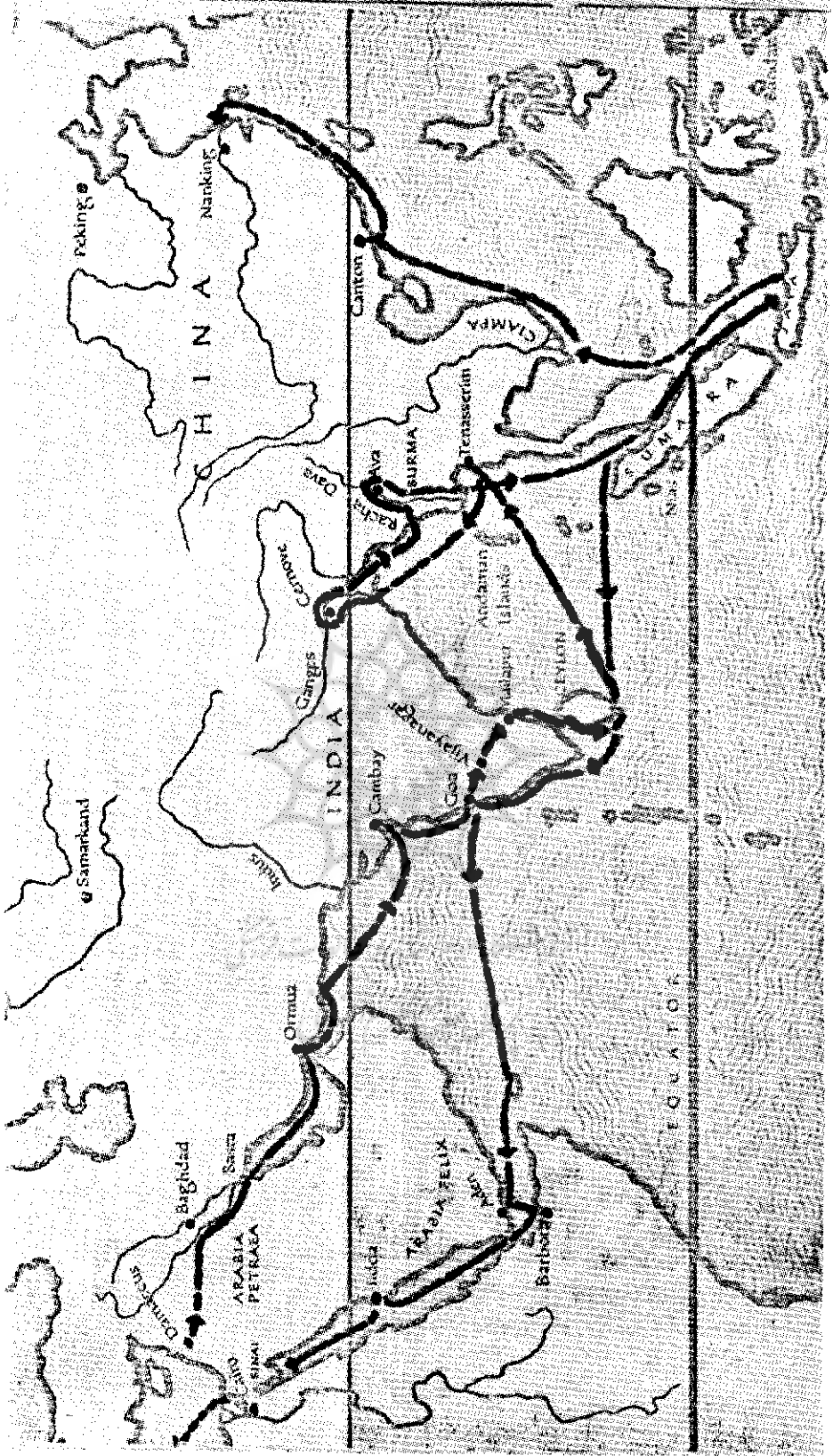
39— Moranvillé, pp. 450-51.

40— Nicolo Conti in *India in the Fifteenth Century...* ed. with an introduction by R.H. Major, London, Hakluyt Society, 1857.

N. Conti, *Viaggi In Persia, India e Giava* ed. by Mario Longhena, Milano, 1960.

41— Vijayanagar

42— Andaman



خط سیر نیکولو کونتی در مسافرت‌های خود در آسیا

دارچین را شرح میدهد. بقیه سفرهای کنتی که بیشتر بخاطر سوداگری بوده اورابه دریا نوردی بر روی رودهای گنگ و داوا (یا ایراودی)^{۴۳} و امیدارد و به برمه، جاوه، سوماترا، هندوچین و درخود چین تا کانتون و نانکین میکشاند. هنگام بازگشت از هند متوجه حبشه میشود در یکی از بنادر سومالی لنگر میاندازد آنگاه پس از یکماه بحر پیمائی در بحر احمر به جدّه میرسد و از این شهر از طریق صحرای سینا بقاهره میرود. در قاهره زن و دو فرزند کنتی و همچنین عده ای از خدمتکاران او در اثر طاعون در میگذرند و بالاخره او بادو فرزندش که زنده مانده بودند در ۱۴۴۴ (۸۴۷) پس از چهل سال جهانگردی به ونیز باز میگردد. او در فلورانس بحضور پاپ اوژن چهارم میرسد و از او طلب مغفرت می نماید چون بنا بگفته خود در مصر «بخاطر حفظ جان زن و فرزندان» مجبور بقبول آئین اسلام شده بود. پاپ او را می بخشد و بمنشی خود بنام پوجیو براچیولینی^{۴۴} دستور میدهد تقریرات سفر او را بنویسد.

سفرنامه کنتی بدستور مانوئل پادشاه پرتغال از لاتینی به پرتغالی ترجمه میشود، و چون بعد امتن اصلی از میان میرود، آنرا در پرتغال به ایتالیایی بر میگردانند. کنتی از بعضی لحاظ شبیه مار کوپولو است، و یکی از سوداگران ماجراجویی است که اروپائیان را با ملل شرق آشنا کرده اند.

چنانکه گذشت سفرهای او بیشتر به هند و آسیای جنوب شرقی مربوط میشود و گذشته از قسمتی که درباره خلیج فارس و بخصوص هرمز است درباره ایران مطلب زیادی ندارد.

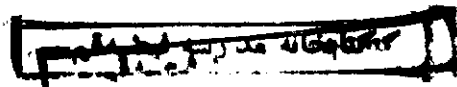
سفرنامه دیگری که ترجمه انگلیسی آن همراه اثر کنتی چاپ شده ماجراهای تاجر یست بنام آثاناسیوس نیکیتین^{۴۵} از اهالی تور^{۴۶} یا کالنین

43— Dava (Irrawaddy).

44— Poggio Bracciolini

45— Athanasius Nikitin, translated in *India in the Fifteenth Century*.

46— Tver, Kalinin



حالیه، که در ۱۴۶۶م (۸۷۰هـ) بر روی رود ولگابکشتی مینشیند و به بحر خزر میرسد ولی بخت با او و همراہانش یار نبوده و اموالشان بدست راهزنان مغول بغارت می‌رود. نیکیتین از شهرهای شمال ایران چون ساری و آمل میگذرد و از راه دماوند، ری، کاشان، نائین، یزد، سیرجان و لار به هرمز میرسد و از آنجا نیز به هندوستان می‌رود. در هند از نواحی حیدرآباد فراتر نمی‌رود و مسافرتهایش تا ۱۴۷۴م (۸۷۸هـ) بطول میانجامد و قبل از رسیدن بزادگاه خویش در اسمولنسک^{۴۷} بدرود زندگی میگوید. سفرنامه نیکیتین ناتمام و خیلی خلاصه است.

کتابخانه مدرسه طبهالم

اثر دیگری که سفرنامه نیست ولی از مناسبات دست اول حوادث دوران تیمور میباشد کتابیست بلاتینی تحت عنوان «زندگی تیمورلنک» نوشته تاجری از اهالی سی‌ینابنم برتراند مانیانلی^{۴۸} در ۱۴۱۶ از خانواده متعینی بوده و از اوایل جوانی مثل بسیاری از معاصران خود بخاطر کسب ثروت عازم شرق شده است. او مدتی در تونس میماند و سپس بدمشق می‌رود و بتجارت میپردازد و در ضمن عربی را بخوبی فرا میگیرد و با آثار نویسندگان اسلام چون ابن سینا و ابن رشد و دیگران آشنا میگردد. زمان فتح دمشق توسط سپاهیان تیمور مانیانلی در اورشلیم بود و از ترس بقاهره میگریزد و هنگامیکه در ۱۴۰۲ بدمشق باز میگردد، آتش بیداد گریهای تیموری هنوز در حال اشتغال بود. طاعون و قحطی سایه شوم خود را بر همه جا گسترده بودند و پس از نه‌ماه کسی جرأت نمیکرد اجساد کشته‌شدگان را از کوچه‌ها بردارد.^{۴۹}

47— Smolensk

48— Bertrand Mignanelli, of Siena, *Vitae Tamerlani* printed in *Miscellanea of Stephanus Balugius*, 1764.

49— N. Iorga, *Notes et extraits pour servir a l'histoire des croisades au XV^e siècle*, Paris, 1899, ii, p. 530.

«زندگی تیمورلنگ» حاوی اطلاعات دست‌اولی است درباره لشکرکشی تیمور بسوریه و جنگ او با ایلدرم بایزید و فتح بغداد که از لحاظ شرح جزئیات و وصف زنده‌ایکه از اوضاع اجتماعی آن نواحی و خاصه سوریه و مصر بدست میدهد منبع بسیار با ارزش است. مانیانلی کتابی نیز در باره پیغمبر اسلام و اثری درباره برقوق سلطان مصر دارد. مخصوصاً کتاب اخیر بعلافت‌آشنایی نزدیک نویسنده با سلطان مملوکی مصر اهمیت زیادی دارد. مانیانلی میگوید که سفری به هند و عربستان کرده و در بازگشت اموالش بدست اعراب بدوی بتاراج رفته است، ولی از سفرهای خود شرحی بجانگذاشته است.

برای اروپائیان که تیمور را در حقیقت بعد از جنگ آنقره شناختند، طلوع و افول ستاره این کشور گشای تاتار خیلی سریع و ناگهانی بود. فتوحات وسیع او، شکوه و جلال بی نظیر دربارش، قدرت تصمیم و اراده اش توجه بسیاری از نویسندگان و شعرای اروپا را بخود جلب کرد مدت‌های مدیدی تیمور برای اروپائیان چوبان زاده تاتاری باقی ماند که در اثر نبوغ نظامی خود اقتداری بی نظیر کسب کرده و بایزید سلطان عثمانی را که اروپا را تهدید میکرد از میان برداشته و مناطق بسیاری را تصرف کرده بود.

گذشته از گزارش‌های سفیرانی چون کلاویخو و جان سلطانیه و یا نوشته‌های کسانی چون شیلت بر گرو یا مانیانلی که بنحوی از آنها شاهد وقایع ایندوره بودند، تعدادی نیز کتب عامه‌پسند درباره تیمور نوشته شده است. از این میان میتوان «درباره کارهای تیمورلنگ» اثر باپتیستا پودستا^۵

50— Baptista Podesta, *De gestis Tamerlanis*.

و «زندگی تیمورلنگ بزرگ امپراطورسکاها»، نوشته پیترو پرونندنو^{۵۱} (فلورانس ۱۵۵۳) نام برد که هردو به لاتینی هستند و تصویری افسانه‌ای و غیرواقعی از تیمور میکشند. کتاب اخیر منبع عمده تراژدی مشهور کریستوفر مارلو نمایش نامه نویس بنام انگلیسی در نوشتن «تیمورلنگ بزرگ» میباشد که در ۱۵۸۸ نوشته و در ۱۵۹۰ چاپ شده است.

نمایشنامه مارلونه بخاطر محتوای تاریخی آن بلکه بخاطر قدرت و نبوغ ادبی نویسنده شهرت یافته است. داستان نمایشنامه خیلی کم‌بسر گذشت تیمور شباهت دارد، و صرف نظر از تیمور و بایزید و اوزن حسن (Usumcasane) (که معلوم نیست بچه‌عنوانی در این میان نقشی پیدا کرده است) بقیه شخصیت‌ها افسانه‌ای میباشند. تصویری که همسفران مارلو از فاتح تاتار داشتند، نفرت و وحشت آنها از ترکان عثمانی، علاقمندی خود نمایشنامه‌نویس بقدرت و جلال و شکوه و همه دست بدست هم داده و قهرمان غیرانسانی و سفاک نمایشنامه‌را با ابهت و جلال بی‌نظیری جلوه گرمیکشند. در ضمن مارلو بخوبی احساسات ضداسلامی اروپائیان همعصر خود را نیز نشان میدهد. او مسلمان بودن تیمور را بکلی نادیده میگیرد و او را امیدارد که «قرآن ترکی» (!) و مقداری دیگر از نوشته‌های «خرافات» که در معبد محمد، یافته بود بسوزاند. بایزید و ملکه‌اش هنگامیکه اسیر تیمور میشوند از فرط ناامیدی پشت پا بدین آبا و اجدادی خود میزنند. تیمور کارهای غیرانسانی زیادی انجام میدهد تا غرور بیحد خود را اقناع کند. مثلاً هنگامیکه با پیروزی وارد پرسپولیس میشود عرابه جنگی او را عده‌ای از شاهان آسیا میکشند. مارلو ایرانیان را بیشتر از روی نوشته‌های

51— Pietro Perondeno, Magni Tamerlanis.

هر دوت تصویر می‌نماید. بطور کلی شرقی را که مارلو معرفی میکند بیشتر از روی منابع قدیم یونانی ولاتین بوده و شکوه و جلالی دارد که یادآور نمایشنامه «ایرانیان» اثر اشیل میباشد.^{۵۲}

بدین ترتیب پیدایش جهانگشای تاتار و مغلوب شدن ترکان عثمانی باعث شد که اروپائیان روابط نزدیکتری با ممالک تیموری پیدا کنند و ایران نیز جزو این ممالک موضوع نوشته‌های عده‌ای از اروپائیان گردید. تیمور میخواست به تقلید از چنگیز امپراطوری وسیع و دیرپایی را بوجود آورد و یاسای چنگیزی و احکام قرآنی باهم توأم سازد. ولی در اینکار موفق نشد جانشینان او نیروی آهنین اراده و سفاکی عجیب او را نداشتند و بعضی از آنان چون شاهرخ و الغ بیک شاهان صلحدوست و فهمیده‌ای بودند که نمیتوانستند با فرمانروایان بیرحم و بی‌اغماض آن روزگار مقابله کنند، و آخرین آنان باربر از ملک آبا و اجدادی خود بیرون رانده شد و در هندوستان سلسله مغولیه را بوجود آورد. ولی در عوض جانشینان تیمور در مدت سلطنت خود در خراسان و آسیای مرکزی دوره‌ای را بوجود آوردند که از لحاظ ادبیات، علوم، هنر و معماری یکی از دوره‌های درخشان تاریخ ایران است. اما بعد از تیمور راههای بین اروپا و ایران ناامن شد و پای هیچ اروپایی به آسیای مرکزی و خراسان نرسید تا وصفی از این دوره درخشان هنری و فرهنگی از خود بجای گذارد.

52— Aeschylus, *Persae*.

در مورد نمایشنامه مارلو رجوع کنید بمآخذ زیر:

Samuel Chew, *The Crescent and the Rose*, New York, 1937, p. 469 et seq.

و مقاله نکارنده

Persian Literary Influence in English Literature (part one), *Indo-Iranica*, vol. xxv, March 1972, pp. 18-19.